



شرح آثار و احوال شرف الدین علی یزدی

□ محمد کاظم کهدوی

شرح زندگی

شرف الدین علی بن شمس الدین علی یزدی، معروف به «مخدوم» و متخلص به «شرف»، از جمله شاعران و نویسندگان و مورخان و علمای مشهور نیمه دوم قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم هجری قمری بوده است. روزگار جوانی او به کسب علوم سپری شده است و اطلاعات وسیع علمی و ادبی او را - چه از نظر گستردگی اطلاعات و چه از نظر تنوع تألیفات - می توان در آثارش به روشنی دید.

محمد مستوفی، در کتاب تاریخ یزد (جامع مفیدی) ضمن بیان شرح مفصلی از زندگی وی، او را اشرف فضلا و لطف علمای دوران خود می داند که همواره در عراق و فارس، نزد سلاطین، معزز و محترم بوده و مدتی ندیم شاهرخ میرزای تیموری بوده که از طرف وی، به لقب «مخدومی» ملقب گردیده است.

در سال ۸۴۵ ه.ق که سلطان محمد بن میرزا بایستقر به تخت پادشاهی می نشیند، در قم بوده است که خبر اقامت

به نام خدایی که از نام اوست
که ما را توانایی گفت و گوست
خداوند کل آشکار و نهان
نهان آشکارا به نزدش عیان
فرازنده پیکر آفتاب
نگارنده نقش، ما را بر آب
خدایی که هستی مر او را سزااست
بجز هستی او، فنا در فناست
جهان می نماید که هست ارچه نیست
بجز ظل هستی حق دان یکیست
زهی صنع کامل که از یک وجود
پدیدار شد هر چه هست آنچه بود
... سوی ذاتش اندیشه را راه نیست
کز آن عقل فرزانه آگاه نیست
سخن چون به ذاتش رسد، لب بدوز
بیه ذکر صفاتش روان بر فروز
(آغاز ظفر نامه)



شرف الدین علی در شهر یزد و اینکه وی حاضر نیست به دربار هیچیک از سلاطین راه یابد را می شنود. سلطان محمد، با تحف و هدایای بسیار، او را به سوی خود دعوت می کند. وقتی شرف الدین علی به قم می رسد، وی با عده ای از امرا و بزرگان، به استقبال می رود و مقدمش را گرمی می دارد. طولی نمی کشد که هوای تصرف اصفهان و شیراز، به سر سلطان محمد می افتد و پس از تصرف اصفهان (به سال ۸۵۰ ه.ق) در حالی که هنوز اندیشه تصرف شیراز را در سر دارد، با حمله امیر تیمور، فرار می کند. امیر تیمور، وقتی به اصفهان می رسد، به گوشمالی هواداران سلطان محمد معزول می پردازد که شرف الدین علی نیز چون از هواداران وی بوده، از آزار امیر تیمور، بی نصیب نمی ماند و تا اندازه ای مورد عتاب قرار می گیرد؛ پس از آن، به دستور امیر تیمور، به سمرقند، که مولوی آن را «چون قند» وصف کرده است،^۱ فرستاده می شود تا رصدخانه آنجا را که به همت میرزا الغ بیک پابرجا شده بود، به اتمام رساند. وقتی امیر تیمور از دنیا رفت، سلطنت خراسان، در اختیار سلطان محمد قرار گرفت، و او شرف الدین علی را به جانب یزد روانه کرد و سالانه مبلغ پانزده هزار دینار کمک خرج به او می داد.

سال ورود شرف الدین علی، به یزد - به نوشته جامع مفیدی - سال ۸۵۳ ه.ق است، و نامبرده پس از یک ماه توقف در یزد، به تفت^۲ رفته و در آنجا به تقاضای علما، به تدریس و افاده پرداخته است، و در شرح احوال «شاه نعمت الله ولی» نیز آمده است که وقتی شاه نعمت الله، در مصر به ملاقات سید حسن اخلاطی^۳ رسیده، از جمله همراهان وی، شرف الدین علی یزدی و صابن الدین تُرکی اصفهانی بوده اند.

صاحب تاریخ یزد، به نقل از کتاب «سَلَم السَّموات» آورده است که:

شرف الدین علی و صابن الدین تُرکی، پس از فراغت از تحصیل، در صدد دیدار درویشی صاحب دین^۳ بر آمدند و به همین منظور، اسباب سفر تهیه دیدند و با مقداری کتاب به بغداد رفته، در

مدرسه ای وارد شدند؛ در کوچه ها می گشتند تا طبیعی برای مداوای درد خود بیابند؛ به دو درویش رسیدند که در خانه ای نشسته بودند. احوال پرسیدند، گفتند: پیر ما، در این خانه است. به حضور رسیده، اظهار داشت: طریقه ما، ترک است و شما کتب و متعلقات بسیار دارید. نامبردگان (شرف الدین علی و صابن الدین تُرکی) به مدرسه رفتند و آنچه داشتند، بین طلاب تقسیم کردند و با دست خالی، به نزد آن پیر برگشتند، و چون پس از مدتی که در خدمتش بودند، کشف و کراماتی چندان، از او ندیدند، از وی جدا شده، به مصر رفتند. آنجا نیز قصد دیدار پیری صاحب حال کردند، که چون مدتی گذشت و آن درویش وفات یافت، از مصر، به ایران بازگشتند و در تبریز، بازن مجذوبه ای که غیب هم می گفته است، ملاقات کردند، و او علت پذیرفتن آنها را از جانب درویش مصری، بی وفایی ایشان، نسبت به وی، در ابتدای کار می دانند.^۴

نفوذ کلام و سخن شرف الدین بحدی بوده است که دشمن را از حمله باز می داشته است؛ و هنگامی که شاهزاده محمد بهادر، از احمد مغول شکست خورد و او را کشتند، خبر آمدن امیرزاده بابر را به یزد رساندند، و چون احمد مغول - که در یزد بود - خواست در برابر او عصیان کند، بزرگان شهر، موافقت نکردند، و پس از آن، شرف الدین علی، با فرزندان خویش، از تفت به شهر یزد آمد و به استقبال شاهزاده بابر رفت؛ شاهزاده، وی را بسیار اعزاز و اکرام کرد و سپس دستور داد تا او را به جای خود برگردانند و مدت هیجده روز که در یزد بود، هر روز، و یا هر دو روز، یکبار به دیدن مولانا شرف الدین علی، مشرف می شد، و در آمد تفت را - که آن زمان، قریه ای بیش نبود - به عنوان مستمری و مقرری و گذران معیشت، در اختیار او قرار داد.^۵

آشنایی امیر علیشیر نوایی با شرف الدین علی
وقتی که پدر امیر علیشیر، از فتنه میرزا شاهرخ تیموری، به عراق فرار می کند، میر علیشیر نیز با او بوده و حدود شش سال داشته است که به یزد می رسند و به خانقاه مولانا شرف الدین علی می روند. شرف الدین علی، سؤالی را از امیر علیشیر می پرسد که او همه را پاسخ می دهد؛ بعد از آن، شرف الدین علی می پرسد که: آیا به مکتب می روی؟ وی

می گوید: می روم و سوره «تبارک» می خوانم. آنگاه شرف الدین علی، برای برکت او سوره فاتحه می خواند و در حقیقت دعا می کند؛ از جمله می گوید: خداوند، تعالی، تو را برکت در عمر و مال و روزی گرداند؛ و شاید به برکت همین دعاست که میر علیشیر می گوید:

«به برکت همین دعای خیر او - کار من به جایی رسید که چهارصد عمارت خیر، از مدرسه و ریاط و دارالشفا و امثال اینها، در ممالک عالم بنا کردم و توفیق تمام آن یافتم.

امیر علیشیر (۸۴۴-۹۰۶ ه. ق) در تذکره «مجالس النفائس» در باره شرف الدین علی گفته است که:

«مولانا شرف الدین علی از تفت یزد بوده و قصب زمان خود، و از اکابر علما و اعظام حکمای الهی است و در عصر خود، به ولایت علم و حکمت، علم بوده و مسلم».

امیر علیشیر، در اثبات ولایت شرف الدین علی، داستانی را در دو جای کتاب خویش (ذیل نام شرف الدین علی و الغ بیک) به مناسبت ذکر کرده است که بطور خلاصه، در اینجا آورده می شود:

وقتی میرزا الغ بیک، شرف الدین علی را از تفت به سمرقند دعوت می کند، وی در جواب نامه اش می نویسد:

«زندهار شرف ز تفت بیرون نروی
کآواز دهل شنیدن از دور خوش

است»

و چون این بیت، دو معنا (ابهام) دارد؛ یکی آوازه مولانا به از خود اوست، و دیگر اینکه آوازه میرزا الغ بیک بهتر از خود اوست، میرزا، معنی دوم را به گمان می آورد، و از مولانا آزرده می شود و پیوسته منکر او بوده است.

وقتی میرزا عبداللطیف (پسر الغ بیک) بر پدر می شورد، الغ بیک، فرار می کند و در لباسی ناشناس، شبی در دهی، در آخور خری پنهان می شود، که از سوز سرما، بالان به پشت می گیرد و در همان حال، بیٹی از شرف الدین علی به خاطرش می آید، و از آنجا می فهمد که او (شرف الدین علی) از اولیا بوده و این بدبختی و نکبت، به همین دلیل انکار او نصیبش شده است. و آن بیت، این است:

«گهت بر نشاند به رخس مراد - گهت زیر بالان نکبت کشد»^۷
میر علیشیر در پایان می نویسد که مولانا شرف الدین

علی، در تفت وفات یافته و قبر او در خانقاه اوست.

شرف الدین علی، از بزرگان عهد آل مظفر و دوران تیموری است و در هر دو دستگاه پادشاهی، حرمت و اعتبار داشته و پادشاهان و شاهزادگان زمانش، او را بزرگ می داشته اند نویسندگان، مورخان و تذکره نویسان معاصر وی و پس از او، همواره او را ستوده اند و به برتری سخن و کلام او در آن عهد، اعتراف کرده اند؛ چنانکه امیر علیشیر - که ذکر آشنایی او با شرف الدین علی آمد - در ذکر چگونگی مشرف شدن به خدمت شرف الدین علی، صاحب کمالی مولانا را نزد همه اهل عالم، مسلم می داند، و از حسن اتفاق می داند که همراه بچه هایی که بازی می کردند، به خانقاه او وارد شده و به سوالات او پاسخ گفته است و...

صاحب تذکره «هفت اقلیم» (امین احمد رازی) نیز درباره شرف الدین علی می نویسد که:

«مولانا شرف الدین علی در عصر خود،

اشرف فضلی ایران و الطف علمای دوران

بود»

پس از آن نیز در وصف نامبرده، بیٹی را ذکر می کند که تا اندازه ای، بیانگر عظمت شرف الدین علی است:

«روشن بیان و تیز زبان و بلند قدر

مجلس فروز و انجمن آرای و سرفراز»^۸

میر سید محمد باقر خوانساری، در کتاب «روضات الجنات فی احوال العلماء و الأسادات»، از او با عنوان شرف الدین علی یزدی معمایی نام می برد که در روزگار امیر تیمور گورکان، زندگی می کرده و قصیده «بُرده» را نیز شرح کرده است. نویسنده، او را نامه نگار و منشی بلیغ و سراینده و شاعری فصیح می داند که در فن نگارش، بر تمام معاصرانش، برتری یافته و علاوه بر آن، در فنون علمیه هم استادی مسلم بوده است.^۹

ریو (Riev) می گوید:

شرف الدین علی، نه تنها به واسطه علم و صلاح، بلکه به سبب حسن انشاء بی نظیر، مدتی دراز، مصاحب شاهرخ و پسرش میرزا ابراهیم سلطان بود.^{۱۰}

اعتقاد و مذهب

آنگونه که از اشعار شرف الدین علی به دست می آید و گاهی به آن اشاره کرده است، گویا سیدی از اولاد رسول الله (ص) است و به خاندان آن بزرگوار، انتساب دارد:



«من که تبه کار و سیه نامه ام

وز گشته آلوده تراز خامه ام»

«غرق عرق می شوم از انفعال

نسبت خود را چه رسانم به آل»^{۱۰}

اعتقاد او به تشیع و پیروی از این مذهب را نیز می توان از اشعار او به دست آورد:

«شرف مترس تو از احتراق میزانی

که دیرسال بمائی به حفظ یزدانی

از اقتران دو علوی به برج بیت المال

شوی به تازه توانگر به فضل رحمانی

توانگری نه به مال است پیش اهل کمال

شنیده ای و یقین خود تو آنقدر دانی

تو را چه غم که دلت دوستدار حبّ کسی است

که حبّ اوست کلید در مسلمانان

علی! به حبّ علی کوش و دوستی علی

کزین علاقه سلیمانی است و سلمانی

چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز

که داشتی به من این دوستی تو ارزانی»^{۱۱}

همچنین در تاریخهای مربوط به یزد، آمده است که

شرف الدین علی، مدتی در یزد، سرگرم افاضات و افادات

معنوی بوده، و مدتی نیز در خانقاهی در تفت، گوشه گیری

اختیار کرده و به تربیت مریدان می پرداخته است.

صاحب «حیب السیر» (غیاث الدین، همام الدین

الحسینی، معروف به خوانده‌میر) نیز نام وی را در ذکر سادات،

بیان می کند.^{۱۲}

پدر شرف الدین علی

نام پدرش، شمس الدین علی، و از رجال درگاه آل مظفر، و

مردی عالم و شاعر بوده است؛ بنابراین، شرف الدین گاهی

بیتی از اشعار او را در کلام خود می آورده و تبرک می جسته

است، و در قصیده مدح شاه یحیی مظفری، بیتی از پدر را

اینگونه تضمین کرده است:

در وصف حال خویشتنم نیک درخورست

بیتی ز گفته پدرم، حلّ فی الجنان

«در هیأت مبین که به منطق گه کلام

بس نکته از بدیع معانی کنم روان»

و در همین قصیده است که به خدمت پدرش در دربار

امیر مبارزالدین و شاه یحیی مظفری، اشاره می کند:

«زینها عدول کرده شد آخر نه این فقیر

از بنده زادگان قدیمست کیف کان

از فضله علمای تو گشت مستحیل

آن نطفه ای که اصل وجود من است از آن»

همچنین، هرگاه از مقامات بلند معنوی خویش، سخن

می گوید، به پدر خویش افتخار می کند و فضل و شهرت او

را می ستاید؛ چنانکه در مدح میرزا سلطان محمد تیموری گفته

است:

«شاهها منم سلاله صلب یگانه ای

کاوازه اش خجالت باد وزان دهد

رضوان خطاب می کندش کای هنروری

کاحدوئه تو زیور آخر زمان دهد

بشتاب تا ترا بش تسنیم دانشت

آرایشی ز نو به ریاض جنان دهد

روحش دعای دولت این دودمان به صدق

هر دم به یاد زمرة کرّ و بیان دهد»^{۱۳}

شرف الدین علی بافقی

وی اهل فضل، و استاد وحشی بافقی بوده که از یزد به

شیراز رفته و به تحصیل علم پرداخته است؛ پس از آن، به هند

رفت و مورد توجه بزرگان آن دیار قرار گرفت. بعد از

بازگشت و مراجعت به ایران، در دربار شاه تهماسب صفوی

(۹۳۰ - ۹۸۴ ه.ق) تقرب یافت، و در واقعه قتل «بایزید»،

پسر سلطان سلیم، با چهار پسرش، این رباعی را در قزوین

سروده و به نظر شاه رسانیده و مورد اکرام شاهانه قرار گرفته

است:

«دست ستم سپهر بیداد نما

سرینجه فتنه داشت از پنج بلا

چون دعوی زور پنجه با بخت تو کرد

اقبال تو ساخت دستش از پنجه جدا»^{۱۴}

در کتاب «سَلَم السّموات» نیز از او یاد شده، که او را از

سخنوران نامی دانسته است.

پایان عمر

به نظر می رسد که شرف الدین علی، تا پایان حیات میرزا

سلطان ابراهیم (۸۳۸) نزد او بوده و سپس در خدمت پسرش

سلطان عبد الله، باقی مانده باشد؛ بعضی نیز نوشته اند که به یزد

رفته و در خانقاهی در تفت، عزلت گزیده است. بعضی نیز

پایان عمر او را در یزد می دانند که به سبب قحط عجیبی که

اتفاق افتاده است و بیشتر اکابر و بزرگان، در آن سال از دنیا

رفته اند، وی نیز دیده از جهان فرو بسته و در مزار «شرفیه» که بانی آن، پدرش، شمس الدین ابوبکر بوده و خود شرف الدین، در کنار مسجد نو، مدرسه ای نیز به همین نام ساخته است، دفن گردیده است.

احمد بن حسین بن علی کاتب، در کتاب «تاریخ جدید یزد» شرح واقعه قحط یزد و مرگ شرف الدین علی را چنین بیان داشته است:

«... و چون سال ثمان و خمسين و ثمانمائه (۸۵۸ هـ.ق) درآمد، در یزد، قحط واقع شد و باران نبارید و آب چشمه ها خشک شد و وبا واقع گشت. اغنيا، فقير شدند و مساکين، اسير، جوان، پير گشت و پير، درگذشت. اطفال خرد و عورات، بر سر راهها و گذر بازارها بر همدگر افتادند. گلستان، خارستان، و مسجدها بیمارستان شد. قرص گندمین چون قرص آفتاب در آبروی ماهی، محبوب ماند و هر که نان نداشت، جان و سر می افشاند. و هر روز صد و دویست می مردند و بیشتر به تکفین نمی رسیدند... و هم در این سال، جناب فضائل مآب، مخدوم و مولانای اعظم، افتخار العلماء العرب والعجم، صاحب اللطف والکریم والوجود والتعم، شرف الملة والدین، علی یزدی، نورالله مرقده، درگذشت و اکابر و اهالی دین و دولت، بر موت او تأسف خوردند»^{۱۵}

آرامگاه شرف الدین علی، در شرفیه و در کنار مسجد نو - که از استحداثات همسر امیر جلال الدین چقماق است، بوده و پس از آن، برادرش شمس الدین محمد، خرج بسیاری در بزرگداشت او کرده و مردم صاحب حال نیز بر مزار او حاضر می شدند.

ادوارد براون، در خصوص پایان عمر شرف الدین علی می نویسد که:

«شرف الدین، در سال (۸۵۳ هـ.ق) از سمرقند به یزد رفت و در قریه «تفت» ساکن گردید و هم در آنجا، در سال ۸۵۸ هـ.ق (۱۴۵۴ م.) وفات یافت، در محوطه مدرسه شرفیه، که خود بنا نهاده بود، مدفون شد»^{۱۶}

صاحب حبیب السیر (خواندمیر) وفات او را در تفت و به سال ۸۳۴ هـ.ق می داند؛ اما این تاریخ نمی تواند درست باشد.

آثار:

۱. ظفرنامه
 ۲. کُنه المراد فی الوفق^{۱۷} والاعداد
 ۳. الحُللُ المَطْرَزُ فی المعتما واللغز
 ۴. مناظر
 ۵. منتخب
 ۶. الکتاب فی علم الاسطراب^{۱۸}
 ۷. حقایق التحلیل
 ۸. شرح اسماء الله
 ۹. تحفة الفقیر وهدیه الحقییر (اشعار عربی و فارسی)
 ۱۰. منشآت یا تاریخ تیمور، به شعر (دیوان اشعار)^{۱۹}
- در خصوص آثار شرف الدین علی، باید گفت که هر کدام از نویسندگان و تذکره نگاران، به بعضی از آثار وی اشاره کرده و از آنها نامی برده اند؛ امیر علیشیر نوایی، در «مجالس النفائس» از «ظفرنامه» در تاریخ تیموری و «شرح قصیده بُرده» و «حُلل (حلل مطرز)» در معتما، یاد می کند و می گوید که تصانیف او در علم جفر و سایر علوم غریبه، بسیار است. دیگران نیز کم و بیش به معرفی آنها پرداخته اند که برای اطلاع و آگاهی بیشتر، می توان به منابعی که از آنها استفاده شده، مراجعه کرد، و در اینجا به پاره ای از ویژگیهایی که در باره «ظفرنامه» ذکر شده است، اشاره ای خواهیم کرد.

سخنی چند در باره ظفرنامه

ظفرنامه، تاریخ مفصل و عمومی ایران و جهان، در قرنهای هشتم و نهم هـ.ق است که نگارنده، آن را به تشریفاتی نگاشته و با اشعار زیبایی فارسی - که بیشتر آنها را خود سروده است - مزین ساخته و بیانگر اوضاع و تشکیلات حکومتی هندوستان، افغانستان، ماوراءالنهر، ترکستان، ایران، گرجستان، قفقازیه، سیبیری، آسیای صغیر، بین النهرین، خلیج فارس و... است که نویسنده به شرح آن پرداخته، و تاریخ مفصل خود را مرجعی برای کتابهای تاریخ - که بعد از آن نوشته شده است - قرار داده است.

مرحوم ملک الشعراء بهار، در باره ظفرنامه گفته است:

«... این کتاب، به شیوه قدیم، به تقلید نثر «جهانگشای جوینی» نوشته شده است و در عصر تیموری، شرف الدین علی را باید محیی نثر فنی شمرد و شاید از برکت او بود که بار دیگر، سبک قدیم بر روی کار آمد...»^{۲۰}



برداشتی بسیار ساده و قابل ملاحظه از «ظفرنامه» به فرمان جهانگیر، به قلم عبدالستار به سال ۱۰۲۴ هـ.ق (۱۶۱۷ میلادی) در شهر اجمیر (اجمر) هند، صورت گرفته و مترجم در مقدمه خود، به روشنی می گوید که کتاب یزدی (ظفرنامه شرف الدین علی) بسیار آراسته و فضل فروشانه و با عبارات منشیانه است...^{۲۲}

کتاب یادشده، از جمله حماسه های دینی و تاریخی قرن نهم و یا تاریخهای منظومی است که به وزن و شیوه حماسی شاهنامه فردوسی، ساخته و پرداخته شده که علاوه بر نثر فنی و زیبایی آن، ابیات بسیاری به بحر متقارب (وزن شعری شاهنامه) در باره تیمور و کارگزاران و همراهان و معاصران وی در آن به چشم می خورد و به زیبایی آن کتاب افزوده است:

«سپه راهمه دست و دل شد قوی

به اقبال صاحبقران از نوی

که یارب بر این شاه صاحبقران

که آراست گیتی به امن و امان

بقای ز یادت ز اندازه بخش

به هر لحظه اش دولتی تازه بخش

همه کام او را برآور به خیر

به هیچش میاد احتیاجی به غیر...^{۲۳}

مؤلف کتاب تاریخ «حسب السیر» معتقد است که به لطافت و نظافت کتاب ظفرنامه، در فن تاریخ، کتابی نوشته نشده است، و تاریخ نگارش آن را نیز، بنابه آنچه که در قالب یک عبارت در پایان کتاب آمده است (صُفّ فی شیراز) سال هشتصد و بیست و هشت (۸۲۸ هـ.ق) می داند، وی می گوید:

«... به اعتقاد راقم حروف، در فن تاریخ، به

لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه

مکتوب نیست و آن کتاب شریف، بواسطه

حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان، در شهر سنه

ثمان و عشرين و ثمانمائه (۸۲۸ هـ.)، به اتمام

رسید، چنانکه کلام «صُفّ فی شیراز» به

حساب جُمَل از آن سال خبر می دهد»^{۲۴}

در خصوص کتاب «حلال مطرز» نیز گفته اند که شرف الدین آن را در فن معما و لغز نوشته و در تألیف کتاب «حلیة الحلال» به دست نورالدین عبدالرحمن جامی، مؤثر بوده است.^{۲۵} همچنین خود او این کتاب (حلال مطرز) را خلاصه کرده و با اندک تغییری به نام «منتخب حلال مطرز» ترتیب

داده است؛ و این کتاب را در شیراز، زمانی که در خدمت ابوالفتح ابراهیم سلطان، پسر شاهرخ، بسر می برد، نوشته است.

ترجمه های ظفرنامه

«پتی دولاکروا» (Pétis de la croix) به سال ۱۷۲۲ میلادی، ظفرنامه را به زبان فرانسه ترجمه کرد. «داری» نیز در ۱۷۲۳ میلادی، آن را از فرانسه، به انگلیسی ترجمه کرده است. «ادوارد گیبون» (Edward Gibbon) با اقرار به این نکته که ترجمه دولاکروا «همواره راهنمای مورد اعتماد من بوده است»، خاطرنشان می سازد که: «اطلاعات مربوط به جغرافیا و گاه نگاری او (شرف الدین علی) به گونه ای حیرت آور، از صحت برخوردار است...»^{۲۶}

مختصری از ظفرنامه نیز به زبان اُزبکی، به سال ۱۸۲۲ -

۱۸۲۳ میلادی، در «خیوه» توسط خدای بردی بن قوش، محمد صوفی الخیوقی انجام گرفته است. از دیگر مترجمین آثار شرف الدین علی، از کسانی چون: سیر دنیس راس مستشرق انگلیسی، سوتر، هانری ماسه، استوری، ادوارد براون و ربو - که شرف الدین علی را نیز ستوده است - می توان نام برد.

این کتاب، در کلکنه، به سال ۱۸۸۸ میلادی، به تصحیح مولوی الله داد، و در تهران به سال ۱۳۳۶ هـ.ش در دو جلد به چاپ رسیده است؛ همچنین به کوشش عصام الدین ارونبايوف و مقدمه آ.ک. آرنهس، در فرهنگستان علوم ازبکستان (تاشکند) به سال ۱۹۷۲ میلادی، در ۱۲۷۳ صفحه، با چهارده تابلو رنگی چاپ شده است و بنابه نوشته «آرنهس» در مقدمه کتاب، ظفرنامه شرف الدین علی، از لحاظ اطلاعات مربوط به تیمور، کاملترین نوع خود به شمار می رود. وی همچنین گفته است که: «حاجی یزدی، ملقب به شرف، توسط آثار خود، نزد معاصران از شهرت و اعتبار فراوان برخوردار بوده است».^{۲۷}

اشعار

اگرچه شرف الدین علی را بیشتر بعنوان نویسنده می شناسد، اما شعر او نیز در زمان خودش زبانزد و معروف بوده و صاحب تاریخ یزد (جعفرین محمد جعفری) مقدار زیادی از اشعار وی را، اعم از: قطعه، قصیده و غزل، که به مناسبتها یا علتهاى مختلف سروده، آورده است؛ علاوه بر آن، مثنوی بلندی به بحر متقارب دارد که در جای جای «ظفرنامه» از آن استفاده کرده، نسخه هایی از دیوان وی نیز در ایران و ترکیه، وجود دارد. تقی الدین کاشی نیز مقداری از

اشعار او را در «خلاصة الاشعار» آورده؛ و تخلص وی نیز «شرف» است.

سبک و شیوه

اگرچه وی از نویسندگان و شاعران قرن نهم هجری است، اما اشعارش، بوی شعر قرنهای ششم و هفتم، و سبک عراقی را دارد؛ چه در غزل که عاری از خیالپردازیه‌ها و مضمون آفرینیهای غزلسرایان نیمه دوم قرن نهم است و لغزشهای لفظی و معنوی آنان را ندارد، و چه در قصیده که پیروی از استادان و اسلاف خویش کرده است. اشعار او یکدست و روان است و در ادبیات فارسی جایگاه خاص خود را دارد:

چشمم چو بر آن طلعت زیبای تو افتاد

از دست برون شد دل و در پای تو افتاد
مرغ دلم از آرزوی دانه خالت

در دام سر زلف سمن سای تو افتاد
خونابه ز چشم من و خون در دل ساغر

از شوق لب لعل شکرخای تو افتاد
در طرف چمن لرزه بر اعضای صنوبر

از شرم خرامیدن بالای تو افتاد
از خانقه زهد به میخانه مستی

شیخ از هوس نرگس شهلائی تو افتاد
عالم به در میکده از شوق تو آمد

زاهد به خرابات ز سودای تو افتاد
گنجی است «شرف» گوهر اسرار محبت

کز غیب به دست دل دانای تو افتاد
و در «روضات الجنات» این غزل کوتاه از وی نقل شده

است:
سواره بر سر ره جلوه ای نمودی و رفتی

هزار تیر بلا بر رخم گشودی و رفتی
سواره دوش به میدان چو مست ناز گذشتی

به یک کرشمه دل عالمی ربودی و رفتی
چه آتش از دل من کم شود از اینکه تو یک ره

بسان برق ز دورم رخی نمودی و رفتی
نه کشتن شرف قصد بود در دم رفتن

به صید می شدی و خنجر آزمودی و رفتی ■

پانوشتها

۱- در داستان پادشاه و کنیزک و زرگر، چنین گفته است:

«نبض او بر حال خود بد بی گزند

تا بپرسید از سمرقند چو قند»

(مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ب

۱۶۷)

۲- «تفت» شهری است در بیست و دو کیلومتری جنوب یزد و در قسمت شمالی «شیرکوه» که در میان دره ای قرار گرفته و محصول عمده آن «انار» است.

۳- اخلاطی، از دانشمندان علم جفر، و از مردم اخلاط (شهری در ارمنستان) است. وی در علم حروف نیز مهارت داشته و کتابی در علم جفر نوشته که مشتمل بر ده هزار بیت است و در آخر آن، بخش مهمی از طلسمات و اشکال و عزایم را ایراد کرده است. وی، در کنار رود نیل می زیسته و سالکان و نیازمندان به علوم غریبه را تربیت می کرده است.

۴- این مطلب، در کتاب روضات الجنات، جلد سوم، ص ۶۶۷ نیز آمده است.

۵- این قسمت، از تاریخ جدید یزد، نقل شد. و چون مؤلف تاریخ جدید یزد (احمد بن حسین بن علی کاتب) تاریخ خود را حدود چهار سال پس از درگذشت شرف الدین علی نوشته و وقایع آن زمان را تا سال نگارش کتاب (۸۶۲) آورده، اطلاعات سودمند را، بویژه در احوال رجال و علمای یزد، ذکر کرده که دارای اهمیت است؛ همچنین حوادث سیاسی و جنگهای محلی را که در اوایل و اواسط قرن نهم هجری اتفاق افتاده، در آن شرح می دهد. عز تذکره مجالس النفاوس، ص ۱۹۹.

۷- قسمتی از قصیده ای که شرف الدین علی سروده است، چنین است:

اگر ابلق دهر در زین کنی

وگر خنگ چرخت جنیت کشد

وگر روضه عیشت از خرمی

خط نسخ در گرد جنت کشد

مشو غزه کاین دهر دون ناگهت

قلم بر سر حرف دولت کشد

زمانه چو باد است و باد از نخست

نقاب از رخ گل بعزت کشد

پس از هفته ای در میان چمن

تنش را به خاک مذلت کشد

گهت بر نشاند به رخس مراد

گهت زیر پالان نکبت کشد

«میناد کحل سعادت به چشم

که در چشم دل میل غفلت کشد



خلاصش ز دام مشقت مباد

که از بهر دنیا مشقت کشد

خوشا شیر مردی که پای وقار

«شرف» وش به دامان عزلت کشد»

- ۲۱- سبک شناسی، بهار، جلد ۳، ص ۱۹۴.
- ۲۲- ادبیات کلاسیک ایران، ص ۳۴۱.
- ۲۳- تاریخ ادبیات، صفاح ۴، ص ۱۹۰.
- ۲۴- حبیب السیر، جلد ۳، ص ۱۵.
- ۲۵- تاریخ ادبیات، صفاح ۴، ص ۱۱۸.
- ۲۶- ادبیات کلاسیک ایران، ص ۳۲۰.
- ۲۷- مقدمه ظفرنامه، چاپ فرهنگستان علوم ازبکستان.

منابع و مأخذ

- ۱- ادبیات کلاسیک ایران؛ آرتور جان آربری، ترجمه اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲- تاریخ ادبیات ایران؛ ذبیح الله صفا.
- ۳- تاریخ ادبیات ایران؛ ادوارد براون.
- ۴- تاریخ نظم و نثر در ایران؛ سعید نفیسی.
- ۵- تاریخ یزد؛ جعفرین محمد جعفری (ق نهم هجری) به کوشش ایرج افشار.
- ۶- تاریخ جدید یزد؛ احمدین حسین بن علی کاتب.
- ۷- تذکره سخنوران یزد؛ اردشیر خاضع، چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۴۱.
- ۸- تذکره الشعراء؛ دولتشاه سمرقندی.
- ۹- تذکره نصرآبادی؛ میرزا محمد طاهر نصرآبادی، به تصحیح وحید دستگردی.
- ۱۰- تذکره مجالس النفایس؛ امیر علیشیر نوایی، به سعی علی اصغر حکمت، کتابفروشی منوچهری، ۱۳۶۳.
- ۱۱- جامع مفیدی؛ محمد مفید مستوفی بافقی به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰.
- ۱۲- حبیب السیر؛ غیاث الدین هماد الدین الحسینی، معروف به خواندمیر.
- ۱۳- خلاصه الاشعار؛ تقی الدین کاشی، نسخه خطی.
- ۱۴- روضات الجنات؛ میر سید محمدباقر خوانساری، کتابفروشی اسلامیه.
- ۱۵- روضة الصفا؛ میرخواند.
- ۱۶- ریحانة الادب؛ میرزا محمدعلی مدرس.
- ۱۷- سبک شناسی؛ ملک الشعراء بهار.
- ۱۸- ظفرنامه؛ شرف الدین علی، به اهتمام محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- ۱۹- گنجینه سخن؛ ذبیح الله صفا، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۰- مطلع السعدین؛ کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، چاپ لاهور.

- ۷- مطالب صاحب تذکره «هفت اقلیم» را خواندمیر (مؤلف حبیب السیر) نیز بدون ذکر مأخذ آورده است. و «میرخواند» صاحب «روضه الصفا» می نویسد: ... و چنان نسخه (ظفرنامه) که از بدو ایجاد در فن تاریخ، الی یومنا هذا، هیچکس قریب به آن نشان نداده (به نقل از «ادبیات کلاسیک»، آرتور جان آربری، ص ۳۴۰).
- ۸- روضات الجنات، جلد سوم، صفحه ۶۶۳.
- ۹- به نقل از تاریخ ادبیات، ادوارد براون.
- ۱۰- جامع جعفری (تاریخ یزد) ص ۵۰.
- ۱۱- به نقل از تاریخ ادبیات، ذبیح الله صفا، جلد ۴، ص ۴۰۱.
- ۱۲- حبیب السیر، جلد سوم، ص ۱۵.
- ۱۳- تاریخ ادبیات، صفا جلد ۴، ص ۳۰۰.
- ۱۴- ریحانة الادب از میرزا محمدعلی مدرس.
- ۱۵- تاریخ جدید یزد، ص ۲۷۱ و ۲۷۳؛ از جمله کسانی که در این سال مرده اند (۸۵۸ ه. ق) مجدالدین فضل الله، از قضاة و فضلا و علمای متأخر، خواجه جلال الدین مرشدین خواجه افتخارالدین همایونشاه، شمس الدین محمد بافقی واعظ - که در ذیقعد سال ۸۵۸ ه. ق از دنیا رفته و او را در مزار متبرکه قهرخ دفن کرده اند - از کبار علمای زمان، و فقیه و مفسر و مجتهد و پاک اعتقاد بوده است - امیر شهاب الدین احمد و ...
- ۱۶- تاریخ ادبیات ایران؛ ادوارد براون، جلد سوم، از سعیدی تا جامی، ص ۵۲۴-۵۰۳.
- ۱۷- وفق؛ قاعده معینی است در اشکال مربع مخمس و امثال آن که می گویند وفق طبعی مربع شده ۳ است.
- ۱۸- از شماره بعد (۷-۱۰) را آ. ک. آرتدس، در مقدمه ظفرنامه شرف الدین علی که در فرهنگستان علوم ازبکستان چاپ شده است، نگاشته است.
- ۱۹- یک نسخه از دیوان اشعار وی به شماره ۱۰۱۹ مورخ ۸۶۷ ه. ق متعلق به کتابخانه روان کوشکو در ترکیه موجود است که عکس آن را آقای مجتبی مینوی برای دانشگاه تهران گرفته است و به نام «منشآت شرف الدین» خوانده می شود؛ همچنین از کتابهای «مواطن» و «حساب عقد الانامل» نیز از او نام برده اند.
- ۲۰- بعضی از این تاریخها عبارتند از روضة الصفا و حبیب السیر و ...